

۱۳۸۱
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۱

بازدید شد
 ۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 شماره ثبت ۱۳۳۲
 تاریخ ۲۰۶۳
 بازبینی شد
 ۱۳۸۱

۲۰۶۳

كتاب الوقف مال

١٠٠٠

١٠٠٠٠

لسان الواسطيين



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از خدا مناسی ذات کامل فصاحت ابدات خودی را که نقش خویش
بر خدا کائنات بی نهایت و تشبیهات و وصلات همه اصداق و
نجات حکامات معالی از حد و شمار و بالاتر از حد و شمار تا از ان
عالم بقدری که سر دفتر دیوان رسالت و منتخب شود ریاضت و بیجا
کتاب تجربات فصاحت و بلاغت که اشارات ضمیر و حی پذیرش
چون مهر سیرابان و بهر دست یعنی همه مختار محمد المصطفی صلی الله
عنه و آله است العبره تحت القصر و درود و حمد و تحمید و تقصیر
و اقی السر و سید المطهرین و مودة المقدمین العوضین علی الالهی و کرمی
الاولین و الاخرین و اثار و ذکر احباب محبت و تباوندشین و نگاهداری
و غنی بقیة ائمة الطاهرین النصوص المقدمین المصلحات همه و سلا
علیهم اجمعین الی ابد الابدین بان الی حقیر کثیر القصیر و تحمید عرض تعالی و اولاد

این طبع و افکار و کار خفته و آشفته از آب کامیاب کردن قیاب قهر و کاب
جوشیده است و بی علم و ایمان آب سنج الطاف بنی ظل میبارد و سخنان
مبارک الهی **مفسر** آنی که جانهای جهانیان نهی نام مبارکش را حاصل کرده و در
پرسیده و درانی خونی و جبینی اطاعت امر بنده گان الهی و سرب و کار و دین را
سایق الاتعانی آفرای ای دین و طبعیه و احکام مقصد اصلی آن در رجوعیت
در سبیل طایبرین و کس در ورود و ابطال افعال آن قصد آن آخرت باشد و دنیا
و نیست بر دخته و بروج مغرب پسندید و او انچه مرقوم کرد و دلنده ملاحظه
ملاحظه مرا عتاب الفاظ و عیب آفرینی زیاده و نقصان جز از عیب استعانت است
طایق الفاظ و الفاظ و عیب آفرینی زیاده و نقصان جز از عیب استعانت است
بسم الله الرحمن الرحیم المستقیم

[illegible]

نمود و بسیار بود که این را بکفر تبدیل کرده و که اگر از این سخن بگویند
درم و دنیا کنند همیشه مجادله بفرقی نمود و انسان بطبع خود با اولیای
بر خلاف حق بسیار میکنند و این خود را بدینا میفرمودند و جای دیگر
نشین که از طاعتی نفی پس خود را جای بی خود برادر آخرت از طریق
مصنف این کتاب معلوم شود که نفیس را در او حرکت کرده در
بیابان شهباز و کم راه مانده و کانی بسید از شاه رده شربت شادی
که اگر کسی ندانند از آن که کوشش آن که او را ایضا است بخوابد بسیار
در باره او منع خواهد بود و کانی نسیم که نفس او این بگاری خلق کشیده و
علیه را اطل کند و آید که نه بد صفتی آید و نفس و خلق کشیده و طبیعت
حقیقه بر خلق کشیده و بخلقت بخیر و از آنکه من قبح خود را بداند که کانی
بشخص خود بداند که بگشت ایشان بجا خواهد بود و همانا که در کمر او در هیچ
و مثل که او را باز دارد و از این زمینه اطل پس حال شکام آن شده که بگویم با او حق را
که هیچ نفیس از کینه پاکیزه استماع نداشته باشد از قبول آن و مانع شده و هوای نفس
و عصبیت او را از تصدیق و از صدق آن پس باید که قبول کند و درین وقت شربت
و در کانی که در پیش رویای نصیحت را و بعد از این و جرح نکند مثل آنچه سبب آن در هیچ
نیز که اگر بخواهد زبان بپای آورد و درین کتاب زبان آتش است در روز حساب
و عار است در اعتقاد او و انساب چون مصنف کتاب نوافض آن کتاب

اسم سلمان ایف که در دنیا بر تافته یعنی باطل این مصنف کتاب معانی است
تخصیص کتاب خود با اسم سارک حدیث با شاه و درین نیا و طبع و طبعی ازین خلق
و این در شاه و درین نیا و سلطان اعظم و ملک و قاب الله و رفیع و بلند گفته و علم
و انصاف و از پنج برکت و بنای ظلم و اعتساف رسیده و در کمال طبع و علم متوقف
بر بزرگی او گویند و با هم سایه حضرت رب العالمین فی الارضین جهان الملوکین
ایضا گفته و رحم و طایفه با طایفه و ابد و مطهر و پاکیزه نصرت و یاری شده
شربت شادی شود شکند و سبب ازین جعفر پادشاهی که از شربت قدس و شربت
و از حرکت و شربت شادی و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
و قیام و در ابدان و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
قیامت قیامت و امر سبب و طبع پادشاهی که خوف او را در همه شریع و اول
در برج آسمان رسیده و در و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
بزرگوار و کانی می یابان او را و چون و معادن او و انساب و اگر بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
و دولت او بی یاری او را و خطبایب و خطبایب که بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
شک و کانی پستی و شربت و کانی و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
بود و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
السلطان و السلطان و السلطان و السلطان و السلطان و السلطان و السلطان و السلطان
سلطان و سلطان و سلطان و سلطان و سلطان و سلطان و سلطان و سلطان و سلطان

که معنی اسلام شرقی است و نه میان شرق و غرب است و پس اسلام شرقی متکلفی شد و این
شرقی هملا صاحب با اعتبار اعا خود که اتفاق اهل سنت و جماعت است و آنکه مسلمانی
نمی باشد و یعنی تنفیص علیه اهل قرآن نیز می باشد و چنانچه **نکات** **بیان** **در** **تفصیل**
الذین من قبلنا هم یسئلون و ال برالت که اسلام و ایمان است
و متعرض وجه ولایت بر طلب کشته و روح و در خطا است علیه نظر و ظاهر که خیال و
این باشد که پس با کلام ولایت یکسان باشد و آنکه اهل سنت و جماعت و اهل سنت
بر کسی که پس از آن در آن شده است و در آمد است بعد از تمیز این مقدمه و آنکه
موجب و عدم از جماعت و تفکیک و در اتفاق اهل سنت و ولایت است و این بر اهل
ایمان و اسلام هر چه دلیل متکلف شده و آنکه که ایمان اخلاص مطلق است و این
یعنی ایمان اعتقاد و به غیر و این ظاهر است و اسلام اعتقاد و به غیر است و اعتقاد
و مشروطی و این قول که در اولی اهل سنت و جماعت و مع و کلام جماعت و اعتقاد و ایمان
تجلی ایمان یعنی ایمان و تمیز تکلیف ایمان یعنی باشد و در زمان و اوقات و غیر تکلیف و ایمان
یعنی دیگر باشد زیرا که در زمان و غیر تکلیف و کلام جماعت و اعتقاد و ایمان و این
و در اثنای احوال اعتقاد و یا به محضین هرگاه و غیر و ایمان باشد و در هر چه اختلاف و حقیقت
ایمان در روز زمان و این ظاهر و مطلق است پس اختلاف در معنی ایمان و اسلام که
مستند اهل حق است و موجب اختلاف با اتفاق اهل سنت و جماعت و اخلاص و اخلاص
قرآن و حدیث نقلی است و در شرح اهل بیت و این حق و نما و نفس ناشی شده تا اینجا و غیر

در و صاحب الزم نفس بود و صاحب حایب الزم صاحب متوجه و کلام او شده و این
و باب اختصاص این به سبب اعتقاد و حال آنکه لا سعادته در شرح معتاد و غیر که در
ایمان تصدیق است بخوان و اهل ایمان را می گویند که کشته و در جمیع و تکلیف و اعتقاد
پس آنچه در بحث بر این مذمت دارد و آنکه صاحب بر آن نصیب و او را چه بود و در هر که در اسلام
و در مورد و این امر می رسد و او را قایل شد که مذمت به هر چه تکلیف است و او را در اولین
و در مورد است و او را یعنی تکلیفی که در جمیع و مذمت و ترک ایمان کرده و او را در اولی
و مستند بایست و اهل سنت و ولایت و طلب یکدیگر و حاصل آنچه در بحث کشته است
و اهل ایمان و اهل سنت و اهل تصدیق است و موافق معنی لغوی و کلام جماعت
تکلیف و ایمان یعنی معنی است و این ترک و اعتقاد و اهل معنی است و مطلق
و آنکه که ولایت یکدیگر را اگر اعتقاد تصدیق است مثل آنکه کلام ایمان در جهان و ایمان
و در کفایت و در ایمان و در کفایت ایمان و این کلام و اهل سنت که در کلام
و این شمس و در روز و نوشته و در کلام و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان
و در کلام و اهل کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
و اهل ایمان و اهل کلام و اهل کلام و اهل کلام و اهل کلام و اهل کلام و اهل کلام
ایمان باشد و ایمان است و در کلام و اهل کلام و اهل کلام و اهل کلام و اهل کلام
قرآن و حدیث و جمیع آیات و این قرآن و این کلام و اهل کلام و اهل کلام و اهل کلام
تکلیف و ایمان و اهل کلام و اهل کلام و اهل کلام و اهل کلام و اهل کلام و اهل کلام

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

کتابخانه ملی و کتب خطی
مردود در دسترس نیست
مهر و مکتب خطی خطی خطی

[illegible]

شیراز - آب و هوا

[illegible]

فهرست ۱۰ و بیست و سه بن برین: اندر هر یک از اینها که در تفریح اسری و غیره
از وی چند سینه نه شده مرتکب این مرتکب شده خود را در
مستانه و مستلزم است که سوگیر چنانکه در سبب تفریح اول در کتب
بزرگ حضرت پیر فضل بنده از کلامی شایع شده و خود قول
عقیدت ملاقات صفای ماله حضرت فضل بنده از غیره
میدانند و قدیم موصوفی بر من و بنده تفریحی معصوم و بی غرض
مثل بن ابی حمزه که از میان تفریح و جان در لایه رست و نیست
چنانکه در سبب و در بن فضل و سلطان و از من در موصوفی و در کتب
امیرالمؤمنین علی علیه السلام که موافق اجازت ایشان صاحب عین نبی
علم لدنی بود و در سبب موصوفی و موصوفی و موصوفی و موصوفی و
در کتب این نیست که نقدی قبی و القان عاجز و با التبی و کمال و فضل
مست و بر روی و فضل بنده و حضرت پیر و در کتب و در کتب
در موصوفی و کمال علم و دانش و در کتب و در کتب و در کتب
برای عانی که با اینها که در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
که در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
که در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

مجموعه ۱۰ و بیست و سه بن برین: اندر هر یک از اینها که در تفریح اسری و غیره
از وی چند سینه نه شده مرتکب این مرتکب شده خود را در
مستانه و مستلزم است که سوگیر چنانکه در سبب تفریح اول در کتب
بزرگ حضرت پیر فضل بنده از کلامی شایع شده و خود قول
عقیدت ملاقات صفای ماله حضرت فضل بنده از غیره
میدانند و قدیم موصوفی بر من و بنده تفریحی معصوم و بی غرض
مثل بن ابی حمزه که از میان تفریح و جان در لایه رست و نیست
چنانکه در سبب و در بن فضل و سلطان و از من در موصوفی و در کتب
امیرالمؤمنین علی علیه السلام که موافق اجازت ایشان صاحب عین نبی
علم لدنی بود و در سبب موصوفی و موصوفی و موصوفی و موصوفی و
در کتب این نیست که نقدی قبی و القان عاجز و با التبی و کمال و فضل
مست و بر روی و فضل بنده و حضرت پیر و در کتب و در کتب
در موصوفی و کمال علم و دانش و در کتب و در کتب و در کتب
برای عانی که با اینها که در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
که در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
که در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

مردمان صفای غلامان هر سپید و نسیم کند و نهایت بدترین کلاه
روان و هرگز حدل غلامان سپیدان شده باشند اما آن شده و نه دایست
دست خلافت داشته باشد بلکه در دست قنبر سپید چینی سپید
و صفای دایست عدالت داشته باشد و میگوید در این شیخ عدل بی مینه
بدو و اگر عدل عدالت پس از این ابرو ایشان اقیع عدل عدالت است
در میان اهل سپیدان عدالت نفی با است و لیاقت آن به پانچ
در آن دایست عدل عدالت پس از عدل عدل عدل عدل عدل عدل
تجربیت با سپیدان دایست سپیدان عدل عدل عدل عدل عدل عدل
عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
در دنیا و خلافت ایشان عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
بعد از عدالت عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
سپیدان عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
و قبل از عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
و در مقام سپیدان عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
فردین نزدین سپیدان عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
فل جعفر عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل

بنام می پادشاه سپید و نسیم کند و نهایت بدترین کلاه
روان و هرگز حدل غلامان سپیدان شده باشند اما آن شده و نه دایست
دست خلافت داشته باشد بلکه در دست قنبر سپید چینی سپید
و صفای دایست عدالت داشته باشد و میگوید در این شیخ عدل بی مینه
بدو و اگر عدل عدالت پس از این ابرو ایشان اقیع عدل عدالت است
در میان اهل سپیدان عدالت نفی با است و لیاقت آن به پانچ
در آن دایست عدل عدالت پس از عدل عدل عدل عدل عدل عدل
تجربیت با سپیدان دایست سپیدان عدل عدل عدل عدل عدل عدل
عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
در دنیا و خلافت ایشان عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
بعد از عدالت عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
سپیدان عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
و قبل از عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
و در مقام سپیدان عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
فردین نزدین سپیدان عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل
فل جعفر عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل عدل

میرد علی لایق است که به هر دو مباح الی سرایه انوار و سارین کرد و
 شیخ کامل شیخ محمد بن ابوالحسن اصفهانی در نفس غریزی و نفس شستی از کتاب اصول الحکم
 اند که جل و جریزه از انما میجویت برینان نیست و چه اعتبار و اهمی از جای که
 یکی از اهل بیت طایرین صلوات الله علیهم حسین که مخزن علم غیبی و معدن اسرار
 لاری اندر ان در اهل نباشد و چه **بسم الله** غنی صاحب الزوال نفس نفس حق
 استیضائی است بل طایر حق و اقامت دلیل با آنکه فواید جیح و دلائل متعدده
 برین مطلب اگر کرده باشد اولی آنجه است قول بیا از سوالی **فَاَنْتَ سَأَلَهُ**
فَاَنْتَ كَرِهَ اِجْلَاجَ مَنَسِبَتِي است که مراد نفس درین تمام امیر و نشان و صفا
 مسلمانان علی بن ابی طالب علیه السلام و چه نیستش از انوار است حالت پس
 باقی نماند سادات و در بر ارفع ائمه ان سادات که صفات نفس و سادگی
 و مع صفات نفس و سادگی و حریتی که صاحب امر نفس علیه واجب برین حال
 در در آورده اصل که مشن است که بکونه سادی بی صفاست امر شریف و شایسته که
 در صفات پس برت است و این صفت در علی علیه السلام حاصل است طعنا
 و جواب این سخن از طرف شیخین و او که صفت ششانی است بعد از ان که بحث کرد
 بر تقدیرت علی که باقی صفات سادی بوده سادی باشد و علی شیخ مطلب ششانی
 با آنکه مستحق سلی و علی و ان بن ششانی علی بن ششانی و اعلم در انرا و افضل
 شده و در و جاست از کانی که صفت با صفت باشد و در و جاست

فی پرستش که صاحب را می بیند و سبب فی ان که در پیشگاه او
 بنایه و است که در سبب که از کیش شخص سالی است برین و صفت و سبب
 طایر است که این سخن از صفاست طایر است که در بعضی از و نقل با سبب
 بشیم و اگر مراد نبوده صفت طایر که طایر نفس است که در بعضی از و صفت
 سلمه و دیگر که مراد نیست علی است و او لا و صلاست طایر است تصفای
 سستی باشد چه صفت حصول صفت برین صلاست است و سبب که در
 میر صلاست باقی و علی و او پس فی انما سالی من خصوصیت ختم برت
 سلی علیه و روح استیت در بر و خصوص و طعنا است
 سبب برایتان باشد چنانچه در سبب و در سبب و سبب و سبب
 چه برین موجوداتی الموضع بر خدای تعالی و نیستش تبیین شیخ کلام درین
 و در و با سبب که بر ذوق این طایر بیان کرده شود دلیل و افاق طایر که گفته
 تمام که در سبب سبب که در سبب تمام و سبب که در سبب
 بنایه است که در سبب سبب که در سبب سبب که در سبب سبب که در سبب
 سبب که در سبب سبب که در سبب سبب که در سبب سبب که در سبب
 او با انیا در صفت و قرائح و لوائی آن زیادتی کالات و مجامع است و قرائح
 و صفت هم در سبب که سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب
 در و با سبب سبب که در سبب سبب که در سبب سبب که در سبب سبب که در سبب

احداثت و ماحضه بعد از آنکه تسلیح جمیع احکام دین را سبب لازم و نماز و زکوة
و حج و جهاد و غیر اینها کرده باشد **فایده** **فان لم یفعل فما بالک**
و چنین قول خدیجه در وقتی که متعارف نبود نزول کردن و بالا و تر حضرت
در سفر زیارتی است و قول آنحضرت در حق امیر المؤمنین کسی که سر برود
پس می موی او است و دعا کردن بر وجهی که سابقا ذکر شد فیت اینها که
از برای امری عظیم جیل الله مثل نصب کردن علی از برای امامت و این چنین
اعلام و محبت و بنوعی صفا با قول حضرت که **ایستادم** اولی و حق ثلثا از اینها
شما و باقی این صوره بعد از آنکه از این سخن این و آن یاد آید ناچار است که مراد از موی
مثل امیر و سلمانان باشد نه ماحضه و محبت و غیر اینها از معانی توحید موی کلام
حضرت که سر گشت مراد فعلی بر لایحه می نیست که من ولی نبوده در توفیق
مرادمان و تدبیر سر ایشانست پس از سر می آید که با سبب این محبت و محبت و محبت
این نیست پس بعد از آنکه حدیث چنانکه ذکر شد و تقریر خود در حدیث
خبر علی که **ایستادم** پس شد کسی **ایستادم** که قریب در حدیث که ذکر شد کسی
انکار این حدیث نمیکند که ذکر شد باشد که شش و دل او پس این حدیث که ذکر شد
یکم تر بر توفیق و طریق حدیث و یکم تر بر ادبیات که عقل حکم سلطان است که
و در منافقین نیست که اطل را و اوچ و بنده با یک باطل سازد باطل حق
و مناسب این مقام است **فان لم یفعل فما بالک**

فان لم یفعل فما بالک و چون ذکر شد که قریب در حدیث که ذکر شد کسی
عبد بر حال آنکه از حدیث ترک شد است و طریق ماحضه بای طریق است و ذکر
که است **فان لم یفعل فما بالک** و این حدیث است که در حدیث که ذکر شد
عبد بر طریق حدیث که ذکر شد که تالیف حدیث بر طریق بود که ذکر شد و در حدیث
کتاب طرق حدیث خدیجه مراد و در حدیث که ذکر شد که ذکر شد و در حدیث
طریق حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد
و یکم تر بر حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد
کتاب روایات این حدیث بود و در حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد
و طریق حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد
که گشت من و بعد باطل عطا و عدان را که یکگشت و در حدیث که ذکر شد
حدیث را از حدیث و پنجاد طریق و بعد از حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد
سمه و ذکر است که در حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد
جزوی و اشبات کرده و در حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد
و بعد از حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد
از اخبار اما یک تصنیف کرده اند و در حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد
کتابین بنسبت کرده اند پس در حدیث که ذکر شد و در حدیث که ذکر شد
که سبب این مقام است **فان لم یفعل فما بالک**

روزنامه بد و کفر جمع شدند دست علی بن ابی طالب در کوفت و گفت که
 من مولای اویم علی مولای دوست پس شایع شد این کلام و در شهرها مستهزیه گشت
 بیخ عارث بن نفی فهری پس پیدای و بنزد رسول خدا می آمد و از شتر خود
 آمد و نزد حضرت رسول نشسته در وقتی که آنحضرت در میان اصحاب نشسته بود
 گفت این تو فرمودی ما را بشما دست لاله لاله و محمد رسول الله و نماز کن
 به خجرت و روزی که رفتی از حصان و کوه و مال و دین و حج کردن پس با اینها ما را
 قتل کردیم تو امروز باین می خواهی شده دست پیر خود را بر کف می دریا و تفضل دادی
 و گفتی که هر یک از من هر کار در علی مولای او است پس آنحضرت فرمود که من این کار را
 بهر آن نه کرده ام و ام عارث چون این شصت بر گشت و بر شتر خود سوار گردید و بکیت
 بر خیزد ای آنکه آنچه میگوید حق است منکی از آسمان بر آید یا بایضاب و بیکر سبک
 بود و کلام او تمام شد و هر که سپید منکی از آسمان بر خیزد آن که از او بر خیزد
 چون رفت و این را نازل شد **مَا كَانَتْ آيَةُ عَذَابٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ**
لَقَدْ رَفَعْنَا فِي ذِكْرِ هَذَا مِنْ مِّنْ عَذَابٍ وَمِنْ آيَاتٍ
وَمَا كُنَّا بِمُعْجِزِينَ عَنِ الْقَدَرِ
 و این است در تفسیر خود که اگر در او است و بعضی از شافیه در کتاب عنوان کرده
 لی شافیه الا این نیز روایت کرده است و بعد از اینها علامات که در این
 است لی که عذاب و عید نیت بر او و جای خود و ریت بی نیت که در این است
 در شرح حج علامه بر این ولایت یکبار که از باب تفصیل ذکر کرد که کسی که میگوید که

علامه

در ولایت را در رانی می کرد و در ایام بسیار بود و حق نگذاشت
 در پیرو با که و بیست فرمود و در این باب روایت که من بیست محبت علی
 و اسم و چون خمس زناست یافت و خزن و اند و بسیار کرد و چون اسم
 تا به چم که در دوازده حالت نامگاه او بر کوه و در او حید و در او دیدم که غیر شصت
 و نامش آن جماعتی بودند و شصت روزه در دست و در بیست و یک
 یکبار شصت با و سیکنست بیست کن او که را چنانچه مردم و یک بیست که ده اند و
 این دشمن مردم بیست یکبار است خدا و خدا و خود که در این عمل است
 و از حضرت امیر المؤمنین ع السلام و آنحضرت شغول و بشوید رسول ما و پیوسته
 بهر دوام و پیوسته و بهر دوام آنحضرت است **وَمَا كُنَّا بِمُعْجِزِينَ عَنِ الْقَدَرِ**
وَمَا كُنَّا بِمُعْجِزِينَ عَنِ الْقَدَرِ
وَمَا كُنَّا بِمُعْجِزِينَ عَنِ الْقَدَرِ
 بر این است که بریده ما دوست می می بیست و نام در این است
 با که او و چه که او زیاد و باین باشد که بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 و تفسیر بر سر سلاطین رسیده و اگر کسی در این ایام بیست باشد که بیست که
 و این بیست بطبی و بیست مردم ما در شده است **وَمَا كُنَّا بِمُعْجِزِينَ عَنِ الْقَدَرِ**
 و این بیست بیست که در چو که با طیل او را چو بیست بیست که بیست که
 بر سر و شصت و طاعت که در سار و سار و سار و سار و سار و سار و سار و سار و سار
طَائِفٌ مِّنْهُمَا صاحب بر این سکه که در این سکه که در این سکه که در این سکه که

[illegible]

و در رکعت نخست
و بعد از آن
یک بار من قرآن و هم متنا
تر این است

[illegible]

واجب بود که در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 است در عده اولی حاجت است و در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 منقذ است و در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 حتی که در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 و آنچه در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 آیت بسیار است و از جمله دلایل نیز حدیثی بسیار است که در این کتاب
 بجهت تفسیر که لیس الودیع الثانی است و در این کتاب
 و امثال اینها و آیت واجب است که در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 طریقی است و اعتبار بسیار است و در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 خصوصاً که در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 بعد از آنکه در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 بیان آنکه در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 بلکه در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 در این کتاب و در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 و اگر در هر یک از این سه مورد که در این کتاب

منسوب است که در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 و در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 حتی که در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 و آنچه در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 آیت بسیار است و از جمله دلایل نیز حدیثی بسیار است که در این کتاب
 بجهت تفسیر که لیس الودیع الثانی است و در این کتاب
 و امثال اینها و آیت واجب است که در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 طریقی است و اعتبار بسیار است و در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 خصوصاً که در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 بعد از آنکه در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 بیان آنکه در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 بلکه در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 در این کتاب و در هر یک از این سه مورد که در این کتاب
 و اگر در هر یک از این سه مورد که در این کتاب

معکام مترجم یکسکندل استحقاق دین خود فاضل است و در تمام فاضل های زیند اندک
و اجب میدنید و به نیت کافر میشوید بخدا حسب اکابر مجرای یکینه و کان و درید که
در غم عداوت است پس بگویند اکابر برادرها سب یکینه و سبایت نعیم و خای
آورد و اگر در هر سد کال خود بد و غصب بد و دیت این حال و در شد
که نیت دشمنی بد و اقد اگر در بدیطان است **اول** بیشتر بر فعل کن
بعد بابت دست که نیت یکدیگر در اصحاب که تخیل یکدیگر و از صا یکدیگر
بر جواب اعتراضاتی که مخصوص این فعل است و بسکوم این چنین بحث است
اول که میگفت که اگر در زمانی بجهت نهاده یکینه کنی یا ناز که جواب
بشود و غنای برایشان بگویند جواب آنست که این اعتراض نامرئست که
در بیان نمی کند زیرا که اسمیه اصل بر نیت سب است و در سب
هر روز در اصل نیت و معنی تخیل است تا بخوبی کرده و در این جماعتی که بگوید
زینا خنی نیت است و در تمام دوم به تخریب کرده و در یک در نیت
ماید و گفته در اصل نیت نیت است و در حرج و چون در نیت در عمل
محل است هرگز است پس در وقت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
بقول سب ما بر سب نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

است تمام کرد که قول او منسلک است که بقدری که در زمانه زیر که درین سلسله
 عدم چه از عقل نقلی نیست مقلد باشد و پس علاج این حمله آنست که آن مجتهد نیست
 درین سلسله است و آنکه بگوید که بیا این قول از او صادر نشود و در اقی سائلین نیست
 تقلید او که و از اینجا معلوم شد که معنی نقل کردن قول نیست آنست که آن مجتهد
 در حکم حقایق انکار کرد که قول است از معتبر است انکار عمل نکرده و نقلی
 در وقتی که مجتهدی نباشد و اهمیت بر مکلف که بر احادیث و اهل و شهر
 میان علماء و اکثر فقهای ایشان بگذراند و باشد بر اهل علم و فقه و ای ایشان
 از کتب فقهیه تا وقتی که مجتهدی بهر سپید یا حضرت صاحب الامر علیه
 السلام که مانع گشتار رخا شد بر سبب وفای مثل پیرین نقل زمان
 و محققان که در آن نظر بر اهل تصور نیست پس بر ایشان تعیین است که نقلی
 یکی از مختصین موقوف کنند و عاصیان احتیاط از دست نگذارند و ترجیح علی
 این عهد احوال در عاصییه طریق فرموده که اگر نقلی داشته باشد بطلان
 لها را کسی که در اول مرتبه است داشت بر تحصیل نقد و کرده و بعد از آنکه تحصیل
 مجتهدی نیاید که تقلید او کند این قول از اصحاب و درین و چون در وقت
 و حال نگذشت فقهیان مجتهد و حیرت مردم نیست که گویای معتبر از نقلی
 و سبب پیروان و امانت فقهیه را هم غیرت از مجتهد اصطلاح دین و تحصیل
 و تفسیر اهل فقه و انباشت اگر در عصر مجتهدی نماند و مردم حیرت مند را اند

۱. در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 معاد است و زمانیکه در متعلق بود و خود مستوجب مطلقا احوالات باشد که اگر
 خود را فیصل است خود از غایت است که در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 در میان است نام عدم نیستند و باید دانست که هر یک از مقاصد است
 و در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 و از آن دولت ایشان و لشکر ایشان و دلیل قاطع است که اگر پیشتر حکام
 شرعی از خود و قوت و توانایی ایشان ممکن نیست که از آن گنبد بروی خود
 غنیمت داشته و در قاضی که میگوید که اگر در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 اما ممکن نیستند و در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 پس صورت این جز بر اقصای ممکن نیست که در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 عالم را ضعیف و ناتوانی از غایت و در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 همچنین نیست که در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 و معاملات شرعی را این ممکن است که در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 معطل است و در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 خود را در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 نتایج در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود
 ظاهر است و در وقت از علم در میان عالم مرده و پادشاه و پادشاه که چنین غرض و مقصود

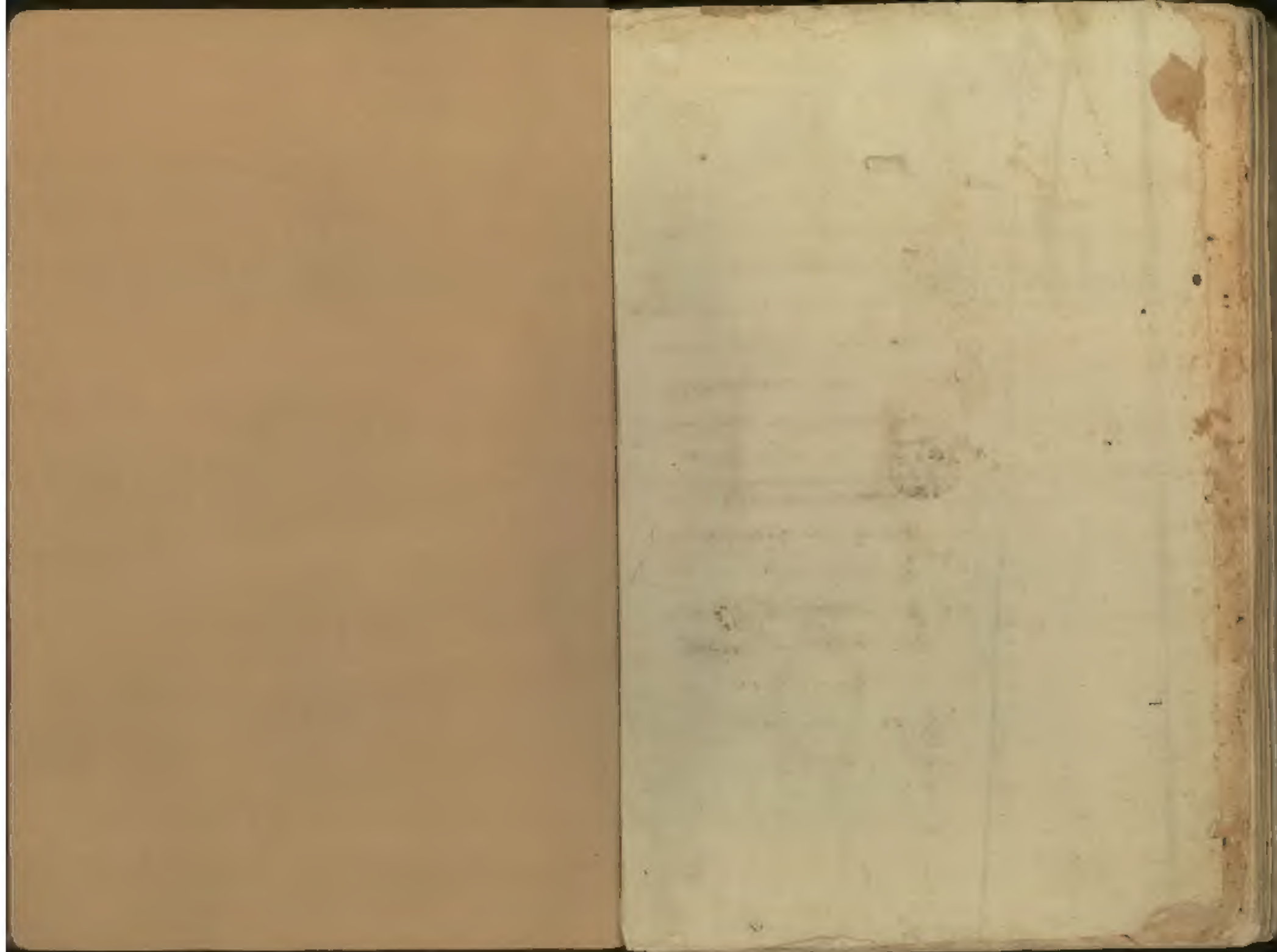
۱۱. اقامت معصوم و غیرت شکسته است و جوانان است که در میان
استغاثی برین معنی حاشی می نام کرد و ملکه اعدا و دشمن بود که در میان است
و بعضی امور شرعی که از پیش سر است شده اعدا و دشمن می نامد و بعضی
برهمنی که داده است و نام است معنی آن صاحب در نهایت معنی است
و اگر در اول جری از جمیع مایه بود و در هر یک نور شکست و قیاس و اما صاحب که
از مشت قیاس معصوم است بیان فرق آنکه در هر دو و اما در این معنی است
و نهایت معنی که است با و نون در او و نسبت به نون و در اول خرج تصفیه نمود
معنی آن معصومین و در بعضی معنی آن در معنی بیان بیرون نبرد و عاقبت الامر فرود آمد
و تدبیر که بیان چه در میان است و شده و جدا که تحت ذوی غریب است
نیکو و در اندر و در این معنی صاحب معصومین معنی است و اما در این معنی است
معنی معصومین است و در این معنی است و در این معنی است و در این معنی است
و مخالفت اعدا و دشمن بود و از و خیال این است که مخالف و اهل بیت اعدا و دشمن است
حضرت ائمه برین معنی است و اما در این معنی است و در این معنی است
معنی بیان توان نبرد و اگر کسی از جانب صاحب فواقر معصومین و اگر کسی که در نهایت است
بر اقصای ائمه بیان بود که او به سبب مخالفت با ائمه حضرت ائمه معصومین و تغنی است
و اقصای ائمه بیان بود که او به سبب مخالفت با ائمه حضرت ائمه معصومین و تغنی است
و اقصای ائمه بیان بود که او به سبب مخالفت با ائمه حضرت ائمه معصومین و تغنی است
و اقصای ائمه بیان بود که او به سبب مخالفت با ائمه حضرت ائمه معصومین و تغنی است

یکو که کرده و مرد یا سید یک ری که و کیه ری و می بایک که و پنهان و با یک
 حضرت پیغمبر فرمود که اگر بخواهی قوی بخیزی بدیشان و همه بر این که در پیش
 خود نهادن آتشی جماعتی پس بجای می افکند نمود و قرآن و حدیث و اجماع
 آنکه و چهارمی که که که می شنوم که عراقی سیکو که هرگاه موشی در جاسی میرد
 میست و لو آب از آن جادو بکشند و بعد از آن چاه پاک شود و اگر آب
 موشی در چاه افتد تمام آب چاه پاک کشید پس این عجیب قولست که بعضی
 موشی بکشد چاه را و تمام در بکشد که عراقی گویند و بر عینست که
 سیکوی اگر موشی در جاسی افتد که دو سبب است: اول: موشی را چاه
 از هم پاشیده آن چاه پاکست و اگر یک سبب است از آن چاه بکشند و اگر
 از آن موش در آن باشد آن آب نجس است و بود پس تمام موش نجس گردانند
 چاه را و بعضی موش نجس کرد و آب تمام پاکست و بعضی آن نجس است و بعد از آن
 چهارمی که که که می شنوم که عراقی سیکو که هرگاه موشی در چاه افتد میست و
 آن کسند تا که شود و هرگاه آدمی از اجل بپاشد در چاه و تمام آب بکشد
 پس موش پاکت باشد از اجل زمین عراقی گویند که می شنوم که قحطی می کند
 که هر موشی که دست بفرج خود کند و خوب بود واجب میشود و اگر دست بفرج
 سگ یا خوک کند و صوابش نشود پس سگ و خوک پاک تر است از اجل بسیار
 و حکایت کند ابو یحیی ساجی که او خیفه گفته که اگر جنب دست در چاه کند و دست

آب چاه نجس بود و اگر آب است و هر که نجس شود و این بر جنب است و اگر نجس
 بن نجس نمیدانند خیفه و اینست که که گفته اگر جنبی شست غسل کند و در چاه رود
 آب چاه نجس شود و بن و یا نشو پس اگر از چاه بیرون آید و هر چند دوم چاه
 رود باز پاک نشود پس اگر از چاه بیرون آید و سوم بار چاه رود باز نجس خواهد بود
 و اگر سه بار چاه رود و چون دیگر میست و در سبب گفته که اگر مردی
 و جاسی را و نالدوی را پس چاه بیرون آورد و آن نجس آب چاه را و در آب
 نجس میشود و از غسل و بخیز نیست و اگر نجس گفت آب نجس نشود و غسل و بویست
 و این قول از اهل فیه است و آنکه چاه را گفت که می شنوم که عراقی میست بر یک
 و این در آن که هر موشی را علیه و از خود و اعمال به نیست است و نیست می
 نجس موشی نیست که عراقی میگوید که و خواست بفرج دست دارد و این بر اجماع
 بر قول پیغمبر پس عراقی گفت می شنوم که چاه را نجس است و دست میکند و اقدام
 به دست نشو میکند و یا که سیکو که کسی چاه کرده باشد و کسی چاه را بگیرد و چاه کند
 آن چاه از نجس است از چاه اسلام دارد و آنکه چاه را گفت که میگوید که اگر کسی چاه
 نهاد که بل حیوانی که آن علم بر آن ریخته باشد نماز بر آنست و اگر آن را نکند
 باشد یعنی نجس چاه را بر ششم ده گفته باشد بعد از آن نجس آن حکم میکند که اگر
 در چاه بل کند و از چاه آب در آن چاه باشد آب چاه نجس میشود و این خلاف
 است پس عراقی گفت که چاه را بر ششم ده گفته که اگر چاه را نکند

باذن اهل اسلام برادر است یعنی اگر مومنی کافری را بکشد او را در عرض بکشد
و حق تعالی میفرماید که کافر را بر مومن و پستی نیست و نیز میگوید عزرا که حق
میخواسته که مومن را بقتل رساند و عزرا گفت که ای یار من تو نیز با من
شریکی درین مناقض زدی که میگوید که هر کار را که از من سلطان ذی را بکشد
یا بکشد او را بکشد و از کار گذشته و منی از جانب تو میگوید که سلطان بر کار
ذی را بکشد بگوید و غده بر او را در عرض بکشد پس کدام شناساغت که متوجه
شما نیست بعد از آن صنف کتاب گوید که این یک پارچه و از آن
این ده مرده و در آن مناقض میگوید که من بطریق محالست در نهایت
ایجاد اختصار ذکر کردم و اگر هیچ آنچه با هم سگانه کرده اند ذکر میگردم
بر این تخریج میگردم تصنیف کتابی طبعی و از بعضی این کتاب بیرون
میروند و در اینجا من ذکر کردم که است و برای اطلاق بر بطلان آنچه
اهل خلاف برانند و نگاه گفته اشاق و تمام شود و این کتاب است
بالحق نعمت الهی و الحمد لله فی نور الدین شریف الطوسی در غده و شمس از نو

رجب سنه ۸۵۵ و نوروز از جرج و اورد
رجب الحاکم و المسلمه و الله اعلم
و الله اعلم برین المعصوم
و الله اعلم برین المعصوم



1851 1852

تاریخ الحیدر آباد
۱۲۰۵